

دنیا آمد، یکی از چهره‌های اصلی جنبش موج نو فرانسه در اواخر دهه ۱۹۵۰ و ۶۰ بود و ابتدا به عنوان منتقد برای مجله فرانسوی تازه تأسیس کایه دوسینما در سال ۱۹۵۲ کار کرد و نخستین فیلم کوتاه خود را با نام «زن عشوه‌گر» در سال ۱۹۵۵ ساخت.

«گدار» در کنار «فرانسوا تروفو» که یکی دیگر از اعضای برجسته موج نوی سینمای فرانسه بود، رهبری تظاهراتی را بر عهده داشتند که در سال ۱۹۶۸ به تعطیلی جشنواره فیلم کن انجامید، ناآرامی‌هایی که حاصل جنبش و اعتراضات دانشجویی می ۱۹۶۸ در فرانسه بود.

«فرزند هراسناک سینمای موج نو» لقبی بود که به «ژان لوک گدار» داده بودند، چرا که در دهه ۱۹۶۰ با تلاش جنجال‌گونه‌ای می‌خواست با نهادهای خشک و پزمرده سیاسی و اجتماعی بستیزد و از دوربین بسان یک اسلحه در جهت پیشبرد اهداف سیاسی‌اش استفاده می‌کرد.

«سرباز کوچک» دومین فیلم گدار بود که در آوریل ۱۹۶۰ ساخته شد، اما مقامات دولت فرانسه مانع نمایش آن شدند و سه سال بعد پروانه نمایش آن را صادر کردند. داستان فیلم درباره جنگ‌های آزادی‌بخش الجزایر است و در سوییچس اتفاق می‌افتد. این فیلم اولین همکاری میان «گدار» و «انا کارینا» بود که به ازدواج آنها انجامید.

«گدار» پس از آن فیلم «زن، زن است» را در سال ۱۹۶۱ ساخت و یک سال بعد فیلم تحسین‌شده «گذران زندگی» را ساخت که از پیچیده‌ترین و موفق‌ترین فیلم‌های اولیه گدار محسوب می‌شود. او با فیلم «تفنگ‌داران» در سال ۱۹۶۳ بار دیگر مخالف خود را با پدیده جنگ ابراز کرد. «بیزار» محصول ۱۹۶۳ اولین فیلم پرهزینه این سینماگر بود که بازیگرانی چون «میشل پیکولی» و «جک پالانس» در آن نقش‌آفرینی داشتند.

در سال ۱۹۶۴ گدار فیلم «یک زن شوهردار» را ساخت که به گفته خودش پژوهشی در زندگی زن است که در زیر فشارهای زندگی دیگر نمی‌تواند خودش باشد. اما یکی از معروف‌ترین ساخته‌های گدار در سال ۱۹۶۵ با نام «آلفاویل» به پرده سینماها آمد و متعاقب آن، فیلم «پیروی دیوانه» ساخته شد.

از دیگر شاهکارهای سینمایی وی می‌توان به فیلم‌های «مدکر، مونث» (۱۹۶۶)، «شهوت» (۱۹۸۲) و «نسام کوچک: کارمن» (۱۹۸۴) اشاره کرد.

آکادمی اسکار در سال ۲۰۱۰ به پاس یک عمر دستاورد سینمایی قصد تقدیر ویژه از گدار را داشت، اما این کارگردان سرشناس از حضور در مراسم اعطای جوایز خودداری کرد. او درباره علت حضور نیافتن در این مراسم گفت: «از خودم پرسیدم مقامات آکادمی اسکار کدام یک از فیلم‌های مرا دیده‌اند. آیا آنها اصلاً سینمای مرا می‌شناسند؟ این جایزه هیچ معنایی برای من ندارد.»



به‌طور کامل باز شناختم. او برایم به شدت آشنا بود، زیرا آن زن نیز همچون من مشکل مالی داشت، همچنین مخفیانه به دیدار معشوق خود می‌رفت؛ درست شبیه من که مخفیانه به سینما می‌رفتم.»

با این حال نباید هویت منتقد بودن او را فراموش کنیم. فرانسوا تروفو پیش از آنکه یک فیلمساز باشد یک منتقد و نظریه‌پرداز مولف و جریان ساز سینماست. خودش درباره اینکه آیا منتقد خوبی بوده یا نه می‌گوید: «چیزی که نسبت به آن مطمئن هستم این است که همیشه طرف کسانی بوده‌ام که هو شده‌اند و علیه کسانی بوده‌ام که دیگران را هو کرده‌اند و اینکه لذت من اغلب هنگامی شروع می‌شد که لذت دیگران تمام شده بود.» بسیاری تروفو را منتقدی می‌دانند که شور و اشتیاق و هیجان تماشای فیلم‌ها را با لذت تحلیل و نوشتن درباره آن‌ها آمیخت.

گدار، فیلمسازی که

به جایزه اسکار «نه» گفت

او فارغ‌التحصیل مردم‌شناسی از دانشگاه سوربن بود اما علاقه‌اش موجب شد به همراه گروهی از دوستانش مثل «کلود شابرول»، «فرانسوا تروفو» و «اریک رومر»، به سمت هنر هفتم گرایش پیدا کند و به جست‌وجو درباره قابلیت‌های نهفته سینما بپردازد. اولین فیلم بلند داستانی گدار «از نفس افتاده» بود که در سال ۱۹۵۹ بر اساس داستانی از فرانسوا تروفو و با بازی «ژان پل بلوندو» ساخت. از ژان لوک گدار به عنوان یکی از آخرین بازمانده‌های «موج نو» سینمای فرانسه یاد می‌شد.

«ژان لوک گدار» از مهم‌ترین فیلمسازان در قید حیات سینمای جهان بود که جوایزی از جمله خرس طلایی برلین برای فیلم «آلفاویل» (۱۹۶۵) و شیر طلایی ونیز برای «نام من: کارمن» (۱۹۸۳) را در کارنامه داشت. اگر چه او هرگز نامزد جایزه اسکار نشد، اما در سال ۲۰۱۰ برنده جایزه اسکار افتخاری شد.

«گدار» که در سال ۱۹۳۰ در پاریس به

درباره دوره نوجوانی و بحران‌های آن است که روایتی از تجربه دوران نوجوانی خود او بود. این فیلم به مثابه یکی از شاهکارهای تاریخ سینما در واقع روایتگر سرگذشت پسر بچه‌ای ناآرام و طردشده که از مهر خانواده و حمایت جامعه محروم مانده است و برای گریز از تنهایی و بی‌سروسامانی در ادبیات و سینما پناهی می‌جوید. او با طبعی سالم و روحیه‌ای حساس حاضر نیست، زیر هیچ یوغی برود اما محیط از هر وسیله‌ای برای در هم شکستن او استفاده می‌کند.

تروفو را به عنوان یکی از پایه‌گذاران نظریه و سینمای مولف، با نوشتن سیاست مؤلفان، عملاً یک مانیفیست برای فیلمسازان موج نو نوشت. بر پایه این رساله، باید فیلمسازان مؤلف را از فیلمسازان مقلد جدا کرد و از این جهت تروفو بسیاری از فیلمسازان زمان خودش را مقلد، دنباله‌رو و بسیار محافظه‌کار می‌خواند، سینمای آن‌ها را کهنه و پوسیده می‌داند و پیدایش یک سینمای نو را نوید می‌دهد که در آثار موج نو تبلور می‌یابد. از تروفو و اندرو ساریس به عنوان پدیدآورندگان نظریه مؤلف یاد می‌کنند. بنابراین باید گفت تروفو از پیشگامان موج نو فرانسه و همراه با اندرو ساریس نظریه مؤلف را در موج نو فرانسه مطرح کرد. جریانی که با حمایت آندره بازن و هانسری لانگلو و در بستر فرهنگ سینمایی غنی سینما تک پاریس شکل گرفت.

تروفو در طول زندگی خود، ۲۵ فیلم ساخت که بسیاری از آن‌ها از شاهکارهای مسلم سینمای نو به شمار می‌روند: از جمله مهم‌ترین فیلم‌های تروفو می‌توان به چهار صد ضربه، به پانیست شلیک کنید، عروس سیاهپوش، کودک وحشی، فانهایت، اتاق سبز و آخرین مترو اشاره کرد. جالب اینکه او در عین اینکه یکی از فیلمسازان اندیشمند و مولف در سینماست اما سویه و کارکرد سرگرم‌کنندگی سینما را نفی نمی‌کند و در این باره می‌گوید: «برای من سینما قبل از هر چیز سرگرمی است، یعنی تعریف یک داستان جمع و جور و معرفی آدم‌هایی که کارها و احساساتی را تجربه می‌کنند. سینما برای من به جریان هنر برای هنر ربطی ندارد، بلکه نمایش جنبه‌هایی از زندگی است که ابعاد گوناگونی به خود می‌گیرد. سینمای دلخواه من به برداشت هیچکاک نزدیک است: سرگرمی همراه با طنز و فروتنی.»

همانطور که خودش گفته سینمای او به نگاه هیچکاک از سینما نزدیک است و این یعنی توجه به روایت داستانی ساده و جذاب که بیش از هر چیز به روابط انسانی و عواطف در هم تنیده آن ارجاع دارد. او در این باره در گفت‌وگو با مجله نیویورک تایمز در ۱۹۶۹ گفته بود: «من نسبت به کشمکش‌های عاشقانه اطرافم به شدت حساس بودم. به روابط زوج‌ها، به روابط آشکار و نهان میان آدم‌ها و البته خیانت‌ها و بی‌مهری‌ها. بنابراین زمانی که مادام بواوی را خواندم، او را